در تاریخ ۱۴ اسفند ۱۳۸۵
قطع (85-86)

جلسه 75

متن پیاده سازی شده

بسم الله الرحمن الرحیم

ادامه نقد و بررسی

بحث در نکات جانبی نزاع اخباری ها و اصولی ها است که این نکات بسیار مهم است. دو نکته گذشت و قبل از بیان نکته سوم مطلبی بیان می کنیم:

مراد ما از کارآئی استقلالی جائی است که عقل می خواهد مستقلا سند و دلیل کشف حکم شرعی واقع شود؛ بعنوان مثال بگوئیم حکم الهی فلان مطلب است چون عقل گوید. و مراد از کارآئی ابزاری جائی است که مثلا عقل بخواهد در خدمت دلیل شرعی قرارگیرد. مثلا از عقل در تعادل و تراجیح استفاده می شود. عقل گوید: هر چه به واقع نزدیک تر باشد آن مقدم است. گاه حتی عقل مخصص یک دلیل لفظی قرار می گیرد.

نکته سوم: حرف اخباری ها و محدثین_اخباری ها شاخصه های خاصی برای خود دارند بعنوان مثال جمود بر اخبار، مخالفت با اجتهاد و تقلید دارند بر خلاف محدثین. شیخ صدوق یا مرحوم مجلسی و ابن زهره و ص حدائق اخباری نیستند بلکه محدث می باشند_ منحصر به شریعت نیست که طبق بیان مرحوم شیخ و... بگوئیم قطع اگر از مقدمات عقلیه حاصل شود حجیت ندارد و اگر از غیر عقل باشد حجیت دارد، بلکه مخالفت اخباری ها مخالفت بنیادی تری است.حال می خواهیم بررسی کنیم ببینیم نصوص و خود عقل ما محدودیتی برای اندیشیدن قائل نیست یا این که حق اندیشیدن در برخی حوزه ها را نداریم؟

بررسی نصوص

یکسری نصوص را می خوانیم و تفاوت هایشان را بررسی می کنیم.

روایت اول:

أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ مَلَكاً عَظِيمَ الشَّأْنِ كَانَ فِي مَجْلِسٍ لَهُ فَتَكَلَّمَ فِي الرَّبِّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَفُقِدَ فَمَا يُدْرَى أَيْنَ هُوَ. (التوحيد (للصدوق) ؛ ؛ ص458)

اگر مراد روایت ملَک باشد کار ملک حجت است چون طبق بیان قرآن فرشتگان معصوم هستند ولی اگر ملِک باشد باید از سوبسید نقل و تقریر امام علیه السلام کمک بگیریم و بگوئیم: حجت است؛ چون امام قصه گو که نیستند، البته ظاهرا ملِک باشد.

سند روایت بسیار محکم باشد

روایت دوم:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ:إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ، وَلكِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلى عَظَمَتِهِ، فَانْظُرُوا إِلى عَظِيمِ خَلْقِهِ

این روایت هم جنبه نفی دارد که فرموده است: ایاکم و التفکر فی الله وهم جنبه اثبات را فرموده است که در عظم خدا دقت کنید.

اگر روایت به شبه تواتر برسد یا بگوئیم عقل هم این مطلب را می گوید سند نمی خواهد.

روایت سوم:

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزْدَادُ صَاحِبُهُ إِلَّا تَحَيُّراً. (الكافي (ط ـ الإسلامية) ؛

ج1 ؛ ص92)
این روایت علت نهی از تفکر در مورد خدا را بیان می کند که گفتگو در مورد خدا موجب سرگردانی می شود.
روایت چهارم:
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: دَعُوا التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ لَا يَزِيدُ إِلَّا تَيْهاً لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ لَا تَبْلُغُهُ الْأَخْبَارُ.(التوحيد (للصدوق) ص457)
این علت با علت قبلی رابطه سبب و مسبب دارد یعنی چون لا تدرکه الابصار-مراد چشم اندیشه است- و اخبار هم نمی تواند حکایت کند، لذا لایزید الا تحیرا
استدلال: ان الله لا تدرکه الابصار و الْكَلَامَ فِي كل ما لا تدركه الابصار لَا يَزْدَادُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحَيُّراً و کلام فی الله لا یزید الا تحیرا
روایت پنجم
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: تَكَلَّمُوا فِي مَا دُونَ الْعَرْشِ وَ لَا تَكَلَّمُوا فِي مَا فَوْقَ الْعَرْشِ (التوحيد (للصدوق) ؛ ؛ ص455)
این روایت بحث ربّ و الله ندارد و حوزه را به ما فوق عرش و مادون عرش را تقسیم می کند. حال مافوق العرش آیا مراد خداست یا حتی فرشتگان را هم شامل می شود یا حتی بگوئیم روح را هم شامل می شود یا حتی قضا و قدر را هم شامل می شود.
مرحوم مجلسی وقتی نظر فلاسفه را نقل می کند می گوید: هر کسی این عقیده را داشته باشد کافر است، مشرک است.قرآن گوید فرشتگان جسمانی اند ولی فلاسفه گویند مجردند.
روایت ششم
سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ شَيْءٍ مِنَ الصِّفَةِ؟ فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ: تَعَالَى اللَّهُ الْجَبَّارُ إِنَّهُ مَنْ تَعَاطَى مَا ثَمَ هَلَكَ، يَقُولُهَا مَرَّتَيْنِ. (الفصول المهمة في أصول الأئمة (تكملة الوسائل) ؛ ج1 ؛ ص251)
توحید در حوزه های قبلی ما نبود. توحید غیر از ربّ است و مربوط به صفات است و در ما فوق عرش قرار می گیرد.
در این روایت سؤال از توحید است و امام علیه السلام جواب عامی دارند.
روایت هفتم
قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى قَالَ قَرَأْتُ فِي كِتَابِ عَلِيِّ بْنِ بِلَالٍ أَنَّهُ سَأَلَ الرَّجُلُ يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ ع أَنَّهُ رُوِيَ عَنْ آبَائِكَ ع أَنَّهُمْ نَهَوْا عَنِ الْكَلَامِ فِي الدِّينِ فَتَأَوَّلَ مَوَالِيكَ الْمُتَكَلِّمُونَ بِأَنَّهُ إِنَّمَا نُهِيَ مَنْ لَا يُحْسِنُ أَنْ يَتَكَلَّمَ فِيهِ فَأَمَّا مَنْ يُحْسِنُ أَنْ يَتَكَلَّمَ فِيهِ فَلَمْ يُنْهَ فَهَلْ ذَلِكَ كَمَا تَأَوَّلُوا أَوْ لَا فَكَتَبَ ع الْمُحْسِنُ وَ غَيْرُ الْمُحْسِنِ لَا يَتَكَلَّمُ فِيهِ فَإِنَّ إِثْمَهُ أَكْثَرُ مِنْ نَفْعِهِ. (التوحيد (للصدوق) ؛ ص459)
مراد از ابو الحسن امام هادی می باشند قرینه اش هم این است که اولا علی بن بلال از اصحاب امام هادی علیه السلام است و همچنین این که سوال کرده که متکلمین این چنین می گویند، چون اوج قدرت کلام متکلمین از امام رضا علیه السلام به بعد است، لذا مراد امام هادی است نه امام کاظم علیه السلام هرچند ابو الحسن مطلق امام کاظم علیه السلام می باشند و به علت تقیه به امام کاظم علیه السلام رجل را بکار می بردند.
سند روایت د رکمال اعتبار است.
روایاتی داریم که می گوید: در دین وارد نشوید. حال دراین روایت علی بن بلال می گوید: به امام علیه السلام گفتم متکلمین از شیعیان شما تفسیر می کنند که مراد کسی است که نمی تواند-یعنی لا یعلم- ولی کسی که می تواند مشکلی ندارد. امام علیه السلام می فرماید: عالم و غیر عالم ندارد چون ورود در این حیطه ضررش بیشتر از نفعش است.
لسان امام علیه السلام این نیست که لایزید الا تحیرا بلکه گویا امام علیه السلام می خواهند بفرمایند: نفع هم دارد ولی ضررش بیشتر است.
الحمد لله رب العالمین